

دو مقاله

پیروان تناقضات اندیشه "راه کارگر"

www.iran-archive.com

دو تن از کادرهای سابق "راه کارگر"



دو مقاله حاضر چکیده ابرادات مادونفر از اعضای سابق "راه کارگر" است که در برخورد با نظرات انحرافی در این تشکیلات، بتدریج شکل گرفت و در رشد نهایی خود به قطع رابطه با "راه کارگر" و پیوستن به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اکثریت) منجر شد. ما این نتیجه رسیدیم که از یک سو "راه کارگر" بخشی از نیروهای باتجربه جنبش کمونیستی میهنان رادریک محدوده تنگ و بدون شرم محبوس کرده و به سیرامه می کشاند و از سوی دیگر "سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت)" تا کجی در مجموع از یک تکامل توانمند و امیدبخشی برخوردار بوده و ستابانه نیروی قدرتمند و اساسی جنبش چپ ایران بسمت جلو حرکت کرده است. خط این سازمان در چند ماه گذشته، در برخورد با واقعیات عیناً "صحت خود را به اثبات رسانیده است."

در این دو مقاله تنها به چند موضوع محوری و آنهم صرفاً "در رابطه با مسائل ایدئولوژیک - سیاسی" راه کارگر" پرداخته شده است، و از آنجا که هنگام نوشتن آنها، قصد انتشار بیرونی را نداشتیم، طبیعتاً "این دو مقاله فاقد برخوردی همه جانبه و جامع با نظریات "راه کارگر" می باشند. اگر چه روی سخن این دو مقاله با نظریه برداران "راه کارگر" بوده است لیکن هدف از انتشار آنها از یک سو برخورد مسئولانه در قبال نظرات انحرافی و نادرست گذشته خویش بوده، و از سوی دیگر مطرح ساختن این ایرادات برای آن دسته از اعضای و هوادارانی است که بحتم در جریان فعالیت با "راه کارگر" به تناقضات بیشماری برخورد

نموده و از پاسخ به آن بازمانده و یا اینکه بدلائلی در رسیدن به نتایج قطعی تعلل ورزیده باشند. امیدواریم انتشار آنها اثری هر چند ناچیز در جهت تحقق این هدف داشته باشد.

"دو نفر از اعضاء سابق راه کارگر"

شهریورماه ۵۹

www.iran-archive.com

آنچه در زیر می‌آید چکیده ایراداتی است که اینجانب نسبت به اساس خط مشی راه کارگر پیدا کرده‌ام و منجر به بی‌اعتقادی نسبت به آن خط شده است. این ایرادات تنها به اشکالاتی سطحی و جزئی مربوط نمی‌شود بلکه اساساً به دیدگاه و متدلوژی راه کارگر مربوط می‌شود که از نظر من نادرست است.

" کاست حکومتی "

کاست حکومتی که می‌توان گفت محور تحلیل‌های سیاسی راه کارگر را تشکیل می‌دهد، علیرغم تمام توضیحاتی که تاکنون در مقالات طولانی و متعدد داده شده، نتوانسته است پاسخگوی موضع‌گیریهای متناقض و پیچیده حاکمیت کنونی باشد. راه کارگر از ابتدا وظیفه کاست حکومتی را بازسازی سرمایه‌داری وابسته انگاشته و گفته است طبقه مسلط اقتصادی مجبور است با این کاست کنار آید. ابتدا بر اساس نوشته‌های خود راه کارگر نشان خواهیم داد که در مورد این مفهوم تاکنون تناقض‌گویی‌هایی شده و سپس دلائل خود را در مورد اینکه اتلاق مفهوم " کاست حکومتی " به حاکمیت کنونی نادرست بوده است بیان می‌دارم.

(اصطلاح کاست حکومتی ... بیانگر گروه‌هایی است که یا می‌خواهند برای درهم شکستن نظام تولیدی مسلط جامعه دستگاه دولتی را درهم شکنند و یا می‌خواهند برای تقویت نظام مسلط تولیدی دستگاه دولتی را مستقیماً

در دست بگیرد) (صفحه ۳ ضمیمه شماره ۱۰ راه کارگر)
(قدرت سیاسی در ایران اگر برای درهم شکستن
سرمایه بزرگ نباشد بناگزیر در طول زمان برای تجدید
سازمان آن خواهد بود پس روحانیت بعنوان یک کاست
حکومتی مسئول سازمان دادن به وضع آشفته اقتصاد
سرمایه داری خواهد بود.) (صفحه ۲۶ جلد ۴ فاشیزم)

از دو تعریف فوق بروشنی واضح است که از نظر راه
کارگر روحانیت عمدتاً " قدرت دولتی را برای بازسازی
سرمایه وابسته و تقویت نظام مسلط تولیدی در دست گرفته
است حال این عبارات را با نوشته زیر مقایسه کنیم :
(مجریان و مدیران حکومت نه تنها با دفاع از
مناسبات تولید مسلط در برابر اراده مردم ایستادند و
عملاً آنها را بنام اسلام کوبیدند بلکه کوشیدند اسلام را
با جامعه سرمایه داری انطباق دهند در حالی که روحانیت
میخواست جامعه را با اسلام انطباق دهد) (تجربه روحانیت
شماره ۳۴ نشریه)

(روحانیت جامعه سرمایه داری را نمی شناخت و
بنا بر این نمی توانست دریا بد که قانونمندیهای این جامعه
تا چه حد با فرمولهای او برای دنیا و آخرت تضاد دارند) (هناجا)
از مطالب بالا مستقیماً "می توان استنباط کرد که
روحانیت می خواسته است اسلام پیاده کند در حالی که مجریان
حکومت (که حتماً با روحانیت تفاوت دارند) می خواسته اند
سرمایه داری وابسته را پیاده کنند .

این مطالب مشخصاً " با استنباط اولیه که " کاست
حکومتی (یعنی روحانیت) از فردای قیام به بازسازی
سیستم سرمایه داری وابسته پرداخته است " (شماره ۳۰
نشریه " کاست حکومتی ") در تناقض است و این حتی با

این مطالب که " کاست از منافع حکومتی اش دماغ می‌کند " نیز در تناقض است زیرا اسلام یک ایدئولوژی است و راه کارگر قبلاً بیان کرده است که ما بدلائل حکومتی، حاکمیت را کاست می‌نامیم. حال اگر گفته شود که " مجریان را هم همان روحانیت سرکارگماشته است "، این مساله ای را حل نمی‌کند، مهم آنست که روحانیت قصد دیگری جز بازسازی سرمایه وابسته داشته است. آیا جز این است که دریافت روحانیت از اسلام با دریافت مجریان و مدیران حکومت، از اسلام متفاوت بوده است؟ آیا جز این است که این اختلاف در بینش حتماً " پایگاه طبقاتی دارد؟ حجت الاسلام خوئینی‌ها در اطلاعات ۴ شنبه ۱۹ شهریور ماه طی مصاحبه‌ای گفته است " اسلامی که از اسلام فقط مالکیت را می‌شناسد اسلام آمریکائی است ". آیا نظر تمام افراد کاست حکومتی همین است؟ رفقا بهتر می‌دانند که مسلماً " چنین نیست. این تفاوت در بینش‌ها را چه چیز جز خاستگاه طبقاتی بیان می‌کند؟ به نظر من حرکات متناقض " کاست حکومتی " و حتی جنبه‌گیری متناقض درون آنرا دقیقاً " با سبب ریشه‌های طبقاتی توضیح داد و آنچه که راه کارگر تا کنون گفته عمده تا " ریشه طبقاتی نداشته است. راه کارگر ابتدا طبق یک ... " کاست حکومتی " تعریف کرده و سپس ... است تا بر طبق آن الگو حرکت نماید و در حقیقت، واقعیت را در داخل آن الگو جای دهد.

راه کارگر گرفته است: (کاست حکومتی در مقابل طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا از یک سو و در مقابل جنبه متحد بورژوازی از سوی دیگر در مجموع جریان واحدی را تشکیل می‌دهد) (شماره ۴ نشریه صفحه ۷)

اکنون پرسیده است که آیا مواضع آن بخش از کاست

حکومتی برهبری بنی‌صدر، با مواضع بخش دیگران (حزب
جمهوری اسلامی) در مقابل دوجبهه فوق یکسان است؟ اگر
بنی‌صدر را در "لوی کاست" قرار دهیم و یا از کاست
بیرون ببریم و... بهر حال جوابگوی این مسأله نیست.
طبق تعریف راه کارگر کاست می‌بایستی در مقابل زحمتکشان
و در مقابل جبهه بورژوازی مواضع یکپارچه و واحدی داشته
باشد در حالی که در واقعیت چنین نشده است.

حال بینیم برداشت اولیه راه کارگر از "کاست"

چه بوده است؟

(با توجه به مطالبی که در بالا گذشت از نظر ما
روحانیت یک کاست حکومتی است بدلیل اینکه منافع
روحانیت با منافع هیچکدام از گروههای اجتماعی کاملاً
انطباق ندارد) (فاشیزم ۴ صفحه ۲۹)

(روحانیت را کاست حکومتی می‌نامیم چرا که علاوه بر
اختلاف منافع، که با گروههای اجتماعی دیگر دارد خود
نیز بیش از همه روی تمایزات خود با دیگران تکیه می‌کند.
روحانیت اینک که قدرت را به دست گرفته است باید شاهد
فاصله‌گیری آن با غرده بهر زوازی سنتی و حتی دلایل عینی
نزدیکی آن با روحانیت، انحصاری را در باسیم و بسیم -
اندازهای چندیندهای مختلف آن سرآورد، بنده ترسیم) (فاشیزم ۴)

از این عبارات و نوشته‌های دیگر راه کارگر منطلاً
" قانون اساسی دیوار بلورین " بدرستی می‌توان دریافت
که راه کارگر ابتدا روحانیت را (نه اینکه مسامحتاً بلکه
واقعاً) کاست حکومتی می‌دانسته و سپس این مفهوم را به
طرفداران ولایت فقیه تعمیم داده است. ولی این هنوز هم
مسأله مهمی نیست. مهم آنست که " دلایل عینی نزدیکی

روحانیت به بورژوازی احماری" هنوز که هنوز است پیراز یک سال ونیم تحقق که نیافته هیچ، به درگیری با آن هم کشیده است؛ رفقا واقعیت سرسخت تراز آنست که بتوان با آن ستیخت و واقعیت آن چیزی نیست که در اذهان ما شکل گرفته است، بلکه آنست که در جلو چشمان ما جاریست. (۰۰۰ مروجین مصلحت‌گرایی سیاسی می‌توانند ادعا کنند که آیت‌الله منتظری در همان حال که به کردستان انقلاسی می‌تازد به امیرالایسم خون آشام آمریکا نیز حمله می‌کند این یک حقیقت است او می‌توانست این تناقض اندیشه خود را مدت‌ها حفظ کند و مصلحت‌گرایان سیاسی نیز می‌توانستند مدت‌ها در بارهٔ ماهیت دوگانه خرده‌بورژوازی را به بحث‌های سردرگم‌تری در بارهٔ پایگاه طبقاتی آیت‌الله منتظری تبدیل کرد زیرا او به جایگاه حکومتگران پرتاب شده است و این درس تلخ تاریخ است که حکومتگران فرصت زیادی برای غوطه‌ور شدن در چشمه‌های شفا بخش دوگانگی ندارند) (شماره ۴ نشریه)

این عبارات نزدیک به دو ماه پیش برشته تحریر در آمده ولی ماه نوزدهم شاهد هستیم که بخشی از حکومتگران و بنجله خود آیت‌الله منتظری همچنان "در چشمه‌های شفا بخش درگانگی" غوطه‌ورند چرا که جناح هیئت حاکمه علی‌رغم موافق شدن فکرنیستی در قبال امیرالایسم هم می‌ایستد و یا به گفتهٔ راه‌کارگر با امیرالایسم "درگیری" دارد. چرا آیت‌الله خمینی در پیام نوروزی‌اش ضد انقلاب را عفو می‌کند و در ۱۲ فروردین همان سال با ردیگر مردم را بر ضد آمریکا فرامی‌خواند، چرا به پاپ اعظم جواب کوبنده می‌دهد و ... آیا جز این است که این موضع‌گیریهای متناقض ریشه و پایگاه خرده‌بورژوازی دارد؟

طبق الگوی راهکارگر کاست حکومتی اجباراً "باید" با
امپریالیسم کناره‌آید: (آیا همداستانها نه آن نیست که
رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم خویشوار آمریکا در آستانه
کناره‌آوردن و اسام معامله هستند؟ همه شواهد و قرائن حاکی
از آنست که مقدمات معامله فراهم شده و اسن وسط آنها
توده‌ها و معتمدین قریبی این معامله کشف می‌شوند (۰۰۰)
(شماره ۱۳ صفحه ۲۳)

(روحانیت تسلط سرمایه را نظیر خواهد کرد) (ص ۴۷
فاشیزم ۴) (مردم کبرایران : ولایت فقیه حاکمیت
سرمایه است) (ص ۸ شماره ۲)
(حکومت مواضع سرمایه‌داری است و بهتر از همه
می‌داند که سرمایه‌داری در ایران بدون وابستگی به امپریالیسم
حتی یک روز دوام نمی‌آورد) (شماره ۲ صفحه ۷)
(روحانیت برای حفظ هژمونی و تسلط خود ناگزیر
است به معامله با سرمایه‌بزرگ تن دهد. تردیدی نیست که
این معامله از فرار و فرودهای متعددی خواهد گذشت و به
این آسانی تحقق نخواهد یافت لکن تردیدی هم نیست که
روحانیت معامله را پذیرفته و در جهت تحقق آن حرکت می‌کند)
(ص ۴۰ فاشیزم ۴)

(اصطلاح کاست در شرایط حاضر ... اصطلاح روشنگری
است و نشان می‌دهد که روحانیت چگونه می‌خواهد حکومت سرمایه
را زیرپوشش مذهب تجدید سازمان کند) (ص ۳۳ فاشیزم ۴)
همه مطالب بالا نشانگر آنست که (کاست) روحانیت
با سرمایه و اسنه و امپریالیسم ساخت و باخت کرده و آستین‌ها
را بالا زده تا جامعه سرمایه‌داری و استه‌را را ساز می‌کند .
حال بار دیگر مطالب بالا را با نوشته‌های زیر مقایسه می‌کنم:
(روحانیت بدان جهت با سرمایه‌داری مخالف است که

سرمایه‌داری زندگی عرفی را سه ضرر آئین‌های مدهبی گسترش
می‌دهد و در نتیجه نفوذ روحانیت را در جامعه تضعیف می‌کند
(ص ۸ شماره ۱)

(طرفداران ولایت فقیه حتی دلایل استدلالی و لوژیک هم
که شده به آسانی از مواضع کلییدی حکومت حتم نخواهد
سه ۱۱) (ص ۷ شماره ۴ نشریه)

(خطای اساسی روحانیت، این بود که می‌داشت حکومت
کردن بر یک جامعه سرمایه‌داری جدیدی (ازد)) (شماره
۲۲)

... روحانیت در آمریکا، روحانیت را از اصول سرمایه‌داری
می‌گند. امروز هرگز با استدلالی نمی‌تواند که روحانیت
و ماداری‌شان را اسلام تردیدی ندارد) (شماره ۴۰ نشریه)

(روحانیت اکنون تصمیم گرفته است به تنهایی در برابر
جامعه بایستد ولی گمان نمی‌رود بتواند جامعه را با قواعد و
قوانین اسلامی و ولایت فقیه سازمان دهد) (صفحه ۸ شماره ۱)
این نوشته‌ها نشان می‌دهد که روحانیت می‌خواسته است
ولایت فقیه خودش را پیاده کند و این سازسازی سرمایه
وابسته که راه کارگزاران ابتدای می‌گفته متناقض است پس از
اشغال سفارت آمریکا مواضع راه کارگردانان این حادثه،
استاد این بود که این حرکت را " یک‌پز فدا میرالیستی "
" عوام‌فریبی فدا میرالیستی " و غیره می‌دانست .

(امام خمینی متوجه شده بود که مردم نسبت به
یکه تازی روحانیت حساس شده اند . امام با تأمل در اوضاع و
احوال مناسب آن دید که امتیازاتی تیره مخالفین حزب
حضوری اسلامی بدهد . خط امام با حمایت امام سفارت
امریکا را اشغال کرد و سازمان کارگذاشته شد) (صفحه ۱۱
شماره ۱۵ نشریه)

(بنظر می‌رسد فرمانروایان جدید در مانور خود برای پنهان کردن ماهیت طبقاتی‌شان توفیق چشمگیری داشته‌اند)
(شماره ۱ صفحه ۵)

(علت تظاهرات و روحانیت به مبارزه ضد امپریالیستی را باید از سوی گسترش جنبش انقلابی توده‌ها و از سوی دیگر فشرده شدن جبهه سرمایه‌دانست) (صفحه ۸ شماره ۱)

(روحانیت که می‌خواهد سرمایه‌داری و وابستگی را با مشروعیت آسمانی خود تطهیر کند نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد) (صفحه ۹ شماره ۱)

(بهر حال آنچه روشن است " ضد امپریالیست بودن " برای حامیان سرمایه‌داری وابسته بطور نا محدود نمی‌تواند مصلحت باشد) (صفحه ۳ شماره ۲)

(سه جهانی‌ها را نگاه کنید از بازی ضد امریکائی بالائی‌ها دچار گرانی می‌شوند) (صفحه ۳ شماره ۳)

نمونه‌های بالا مواضع راه‌کارگر را در آغاز جریان سفارت نشان می‌دهد لکن از شماره ۴ نشریه به بعد در مقاله " در میان بالائی‌ها " موضع جدیدی اتخاذ شد باینصورت که :

(در میان پاره‌ای از طرفداران ولایت فقیه گرایش‌های ضد امپریالیستی بچشم می‌خورد و باید تقویت شود) راه‌کارگر در آن مقاله حرکت دانشجویان خط امام را " فریاد خرده -

سورژواری سنتی فریب خورده " نامید و آنرا حرکتی ضد امپریالیستی و رادیکال دانسته است و در همان مقاله گفته است : (تردیدی نیست این حرکت بدون اطلاع و اجازه بالا

نمی‌توانست صورت پذیرد) . لکن علت موافقت بالائی‌ها را عوام‌فریبی ، حفظ پایگاه توده‌های ، قالب کردن قانون اساسی خبرگان و ... دانسته است . حقیقت آنست که آر آن زمان

به بعد راه‌کارگر از یکسو محتوای خرده‌بورژوازی و ضد

امیرالیستی حرکت دانشجویان خط امام رامی بیند و ارتباط آنرا هم بنا بر بخشی از حاکمیت قبول دارند. لکن از آنجا که حاکمیت را ضد خلق و معامله گریا امیرالیسم می‌داند این دو جریان را بطور مکانیکی از هم تفکیک می‌نماید.

در مقاله‌های بعدی گاه اشاره شده است که بخشی از روحانیت نمی‌تواند نسبت به خواست‌های خرده‌سورژوازی سنتی حساسیت نشان ندهد ولی هیچ موقع روشن نشده است که به چه علت بخشی از حکومتگران می‌توانند حساسیت نشان ندهند و بعضی دیگر نمی‌توانند.

آیا جز این است که آن بخش که نسبت به خواسته‌های خرده‌سورژوازی سنتی "حساسیت" نشان می‌دهند باید خود نیز به چنین یا بیگاه طبقاتی مربوط باشد؟

اگر پاره‌ای گرایشات ضد امیرالیستی در میان طرفداران ولایت فقیه در حاکمیت دیده می‌شود و خط امام هم نمی‌تواند بی‌حفاظت بالا شکل گیرد پس باید پذیریم که خط امام شامل فریاد خرده‌سورژوازی سنتی در پائین و گرایشات ضد امیرالیستی هم می‌شود. و از سوی سنتی در بالاست. اما راه کارگران موضوع را نیز پذیرد زیرا باید برش چنین باشد. حاکمیت هم می‌تواند دو مبارزه طبقاتی درون آن متعلق می‌گردد.

فدائیه‌ها در کتاب "راه کارگران بعد از اشغال سفارت" بحثا و صحیح گفته بودند که موضع اول راه کارگر که خط امام را توطئه، یزوتجائی می‌دانسته است لا اقل انجام منطقی داشته لکن موضع دوم که پائین را مترقی و بالا را ارتجاعی دانسته انجام منطقی هم ندارد.

از این موضع گبریه‌ها نیز بی‌وضوح می‌توان دریافت که راه کارگر واقعیات را بر مبنای "الگو" توضیح می‌دهد

و سعی دارد تمام حوادث را در چارچوب آن الگوهای دهد :
 (در ترکیب بلوک قدرت هر چند سرمایه بزرگ وابسته
 هنوز عنصر هژمونیک به حساب نمی آید لیکن با گامها از سد حده
 به طرف سرگردگی واقعی بلوک قدرت حرکت می کند . محاسبه
 سرمایه بزرگ در این بازی عمدتاً " روی خطاها و خصوصیات
 قشر روحانیت و بورژوازی متوسط معوان واسطه " میان
 روحانیت و سرمایه بزرگ منمرکز شده اند) (صفحه ۳ فاشیزم)
 (چشم انداز یک کودتای نظامی با دخالت موثر امریکا
 دست کم در افق سیاسی کنونی و در دور اول مبارزه
 قدرت نامحتمل است . . . محتمل در افق سیاست ایران یک
 دولت فاشیستی است) (صفحه ۵ فاشیزم)

و بدینسان است که با چنین چشم انداز محتمل راه کارگر
 به مدت چند هفته به بحث و تنظیم تاکتیک های مبارزه ضد
 فاشیستی می پردازد و انواع و اقسام و جزئیات و کلیات آنها
 را مورد ارزیابی قرار می دهد و در مورد اینکه " حزب مقدم است
 یا حاشیه " و اینکه به کسانی در یک حاشیه ضد فاشیست می توانند
 اثرات بگذرد . . . مطالبه می نماید (بگذریم که بعداً
 در این خصوص شاهدیم و شاهدان را در این خصوص گذریم)
 حوادث بعدی رفته رفته نمایان می شود . راجعاً به
 " نخفیف " می دهد بطوری که طدهشم آن اصلاح را حاپ
 بیرون نیامد ما " کاست حکومتی " همچنان مرکز ثقل
 اعتقادات راه کارگر باقی می ماند . حال لازم است حوادث
 بعدی را بهر نحو که باشد با آن کاست توضیح داد . بنی صدر
 در لوای آن قرار می گیرد ، سه بخش می شود ، دو بخش می شود ،
 " حاشیه " پیدا می کند ، بعضی ها از آن بیرون می آیند ،
 طباطبائی پشت در می ماند ، قطب زاده معلوم نیست و . . .
 همه این تلاشها برای آنست که " الگوی " از پیش پرداخت

شده محفوظ نگاه داشته شود.

وبعداً "دیدیم که" چشم انداز یک کودتای نظامی " نامحتمل هم نبود بلکه عملی شد و عقیم ماند اما راه کارگر که هنوز هم به اساس تحلیل فاشیزم و کاست حکومتی کاملاً اعتقاد دارد در شماره ۳۳ نشریه در مقاله "چرا امپریالیسم" چنین می گوید: (اما گذشته از اینها... آیا طراحان کودتا گمان می کردند با عملی ساختن توطئه خود پیروزمی شوند؟ و سپس پس از شرح مطالب مبسوطی چنین نتیجه می گیرد که: (... از این زاویه هم که به قضیه نگاه کنیم کودتا فقط به عنوان یک ضربت فلج کننده می تواند معنی داشته باشد و فقط بعنوان آغاز جنگ وسیع و ادامه دار می تواند عمل کند) (همانجا) راه کارگر در مقابل موح روزافزون پرش هایی مبنی بر اینکه چرا آمریکا با حکومت ایران در افتاده است؟ چنین می گوید:

(آمریکا دریافت که حکومت اسلامی از اقدامات سرکوبگرانه و ضد انقلابی خود در جهت پایان دادن به بحران اقتصادی و سیاسی موجود نمی تواند بهره برداری کند. مجموع این عوامل آمریکا را از حکومت اسلامی نومید ساخته است) (شماره ۳۳ صفحه ۲ چرا امپریالیسم).

مطالبی از این نوع بهیچ وجه توضیح نمی دهد که اگر واقعاً "حکومت از فردای قیام به بازسازی سرمایه وابسته برداشته و با آمریکا به عاقله و ساخت و پاخت مشغول است چه دلیل دارد که سنگ سرمایه جهانی با چنین حکومتی "درگیری" پیدا کند؟ آیا امید و نو میدی امپریالیسم نمی توان مطالب را توضیح داد. شامه امپریالیسم برای در خطر افتادن بیش از همه کار می کند. بنظر من امپریالیسم بی سرده است که این حکومت، حکومت بازسازی سرمایه وابسته نیست (نه

اینکه فکر کنید پس می‌خواهم بگویم بسوی سوسیالیسم می‌رود. نه، حکومت خرده‌بورژوازی است، سرکوب هم می‌کند، برنامه ندارد، با سرمایه‌بزرگ هم درمی‌افتد، با زمین و زمان هم درمی‌افتد، اما با زساز سرمایه وابسته نیست.) (به همین دلیل با آن به مبارزه برخاسته‌است. حال اگر لفظ "درگیری" را هم که معتدل تر از مبارزه است بکار ببریم باز هم توضیح نمی‌دهد که چرا طبقه مسلط اقتصادی که قرار بود با کناست حکومتی کارآید با آن در افتاده‌است؟ چرا بورژوازی‌ها که قرار بود محطل باشند با آن در افتاده‌اند؟ چرا امپریالیسم با حکومتی که می‌خواهد "به سرمایه‌داری و وابستگی مشروعیت آسمانی دهد" در افتاده‌است؟

اساس نظریه راه‌کارگر در مورد ضدخلقی بودن حاکمیت برایین مطلب استوار است که روحانیت جلوی قیام توده‌ها را گرفت و انقلاب را خفه کرد و بنا بر این راه‌کارگر نتیجه می‌گیرد که روحانیت که تا قبل از قیام نماینده خرده‌بورژوازی سستی بود، پس از قیام نمایندگی آنرا ندارد و بر توهم این طبقه سوار است و... حال ببینیم انگلس در مورد خرده‌بورژوازی چه می‌گوید:

(خرده‌بورژوازی که در لاف زنی و بدطولانی دارد، در عمل بی‌کفایت و در موقع خطرات احتمالی بزدل و گریزیاست و خصلت تنگ‌نظرانه در معاملات تجاری و معاملات بانکی به نیکی برآزنده‌اوست که مهربان‌توانی و عدم ابتکار را بر اومی زند و بنا بر این می‌توان همین صفات را در زندگی سیاسی او سراغ گرفت بدین منوال خرده‌بورژوازی. با کلمات قصار و تمجید شاهکارها پیش قیام را ترغیب نموده بمجرد آغاز قیام برخلاف اراده‌اش حریصانه در جهت کسب قدرت تلاش می‌کند ولی از این قدرت جز در انهدام پیروزی

قیام استفاده دیگری نمی‌کند) (انقلاب و ضدانقلاب در آلمان - انگلس مقاله خرده‌بورژواها، صفحه ۸۵ به نقل از کتاب تحلیل مختصر خرده‌بورژوازی جمشید مسوات) .

پس آیا از نظر انگلس خرده‌بورژوازی پس از قیام اگر در جهت کسب قدرت و خفه کردن انقلاب قدم بردارد، دیگر خرده‌بورژوازی نیست و بر توهم توده‌ها سوار است؟

حقیقت آنست که خرده‌بورژوازی سنتی منطقا "وماهیتا" نمی‌تواند تمایلی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری وابسته داشته باشد بهمین دلیل بدون برنامه معینی برای آینده، آینده را در گذشته‌های دور جستجو می‌کند و از نظر تاریخی هم در عصر امپریالیسم چنین پدیده‌ای هیچگونه رسالت ممتد و طولانی ندارد. اما اگر امپریالیسم را سنگرمده ارتجاع جهانی می‌دانیم، آن حکومتی که بدلائلی تن به تسلیم به امپریالیسم ندهد نمی‌تواند کاملاً ضد خلقی و ارتجاعی باشد. راه کارگرد شماره ۳۵ صفحه ۱۲ چنین می‌گوید: (... چرا حکومت رضاخان را که با انگلیس در افتاد انقلابی نمی‌دانیم؟ این قیاس کاملاً نادرست است زیرا بدیهی است که رضاخان خود دست نشانده انگلیس بود در حالی که (حکومت اسلامی دست نشانده امریکان نیست و حتی با امپریالیسم امریکان درگیر است) (صفحه ۳ شماره ۳۳)

البته راه کارگرد حاکمیت کنونی را "خرده‌بورژوازی" نمی‌داند اما نقل قول بالا نشان می‌دهد که می‌توان نماینده خرده‌بورژوازی بود و پس از قیام هم از گسترش انقلاب حریصانه جلوگیری کرد و باز هم نماینده خرده - بورژوازی ماند. مگر آنکه از خرده‌بورژوازی انتظار داشته باشیم که بمحض قیام و پیروزی آن قدرت را بدست پرولتاریا سپارد و با جامعه خدا حافظی کند!

درباره، عمده بودن ارتجاع یا لیبرالها، راه کارگز
بارها گفته و هنوز هم می‌گویند که "این روحانیت بوده است
که لیبرالها را بر سر کار گذاشته و انقلاب توده‌ها را خفه
کرده است"

اما راه کارگز گفته و هنوز هم نمی‌گویند که پس چرا همین
روحانیت آنها را از کار برداشته و با آنها در افتاده است
شاید راه کارگز در پاسخ باین سوال که پس چرا رژیم توطئه -
گران کودتاچی را بیرحمانه اعدام می‌کند و چرا آیت الله
خمینی می‌گوید ما قبلاً "اشتها کردیم، جواب دهد که:
(برای اینکه آنها با ما کمیتش در افتاده اند)، اما مسلمان"
باز هم راه کارگز نمی‌گویند که چرا کسانی که قرار بوده است
محلل بین روحانیت و سرمایه انحصاری باشند، با روحانیت
در افتاده اند.

در ضمیمه شماره ۱۱ راه کارگز صفحه ۷ چنین آمده
است: (پلخانف و هم‌دستانش معتقد بودند باید با ارتجاع
تزاری مبارزه کرد و لنین لیبرالها را عمده می‌دانست)
سپس راه کارگز موضوع سازمان فدایی اشاره می‌کند و
می‌گوید: (استدلال فدائیان طلق در شرایط امروز ایران
به استدلال پلخانفها شباهت دارد زیرا که در شرایط
کنونی بورژوا لیبرالها رسوا تر از آن هستند که ترده‌های
مردم را بدنیال خود بکشند... برای اینکه مردم بتوانند
مبارزه ضد امپریالیستی واقعی را انجام بدهند باید
از دام عوام‌فریبی‌های جناحی که از احساسات ضد امپریالیستی
مردم سوء استفاده می‌کند و آنها را از مبارزه ضد امپریالیستی
منحرف می‌سازد رهایی پیدا کنند...) . اکنون ۷ ماه از
تاریخ نگارش این سطور گذشته است و خوبی می‌توان دید
که لیبرالها " رسوا تر از آن" نبوده‌اند که نتوانند

توده‌های سرخورده را بدنبال خود بکشانند. این یک حقیقت است که غالب کسانی که از حکومت سرخورده شده یاب بی تفاوتی روی آورده اند به بختیار خائن ولیبرالها، دل می بندند و تبلیغات مسموم آنها را پذیرا می شوند.

آیا وقایع طیس، حادثه کودتا، زمینه چینی‌های اخیر مدنی و قشقای، ناآرامیهای بلوچستان و خوزستان، رشد چشمگیر عوامل پالیزیبان در بخشی از کردستان و ... همه اینها نشانه آن نیست که آن خط که در چند ماه گذشته لبه تیز حمله را متوجه لیبرالها کرده است در مجموع درست تر بوده است؟ اگر این را قبول داریم که پس از رانده شدن نسبی لیبرالها از حکومت، امید امریکابه یاس تبدیل شده است باید توضیح دهیم پایگاه طبقاتی کسانی که امریکالیسم امریکا را مایوس ساخته اند چه بوده است؟

راه کارگر هر جا که اقدام مثبتی از جانب حکومت ببیند آنرا به حساب فشار توده‌ها می‌گذارد و می‌گوید "حاکمیت نمی‌تواند نسبت به خواست خرده بورژوازی سنتی حساسیت نشان ندهد". وقتی همزمان با اشغال سفارت، قرارداد نظامی معروف ایران و آمریکا لغو می‌شود و عناصر متمایل به آمریکا مورد حمله قرار می‌گیرند وقتی حکومت فرستادگان آمریکا را به ضرورتی پذیرد و آن‌ها را به آنجا بفرستد و آن‌ها را بگذارد. بی‌میلی را با اعتدال غیر انقلابی در برابر آن دولت و استوار را بر این که تنها لیبرالها صورت گرفته اند. عتاب گاست حکومتی نمی‌گذارد. حقیقت آنست که سه حتما بخش‌هایی از حاکمیت از لغو قرارداد آمریکا ناخشنود بوده و هنوز هم هستند. اینها را نمی‌توان فقط به حساب عوامل فریبی کل حاکمیت گذاشت. مگر نه آنکه مارکسیزم لنینیسم باید در بررسی و تحلیل‌ها علاوه بر انگیزه و علت، کنش متقابل

پدیده‌ها را هم در نظر گیرد؟

راه کار گرمی گوید: (ضد خلق نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد) و از آنجا که حکومت را ابتدا ضد خلقی ارزیابی کرده پس نتیجه می‌گیرد که نمی‌تواند ضد امپریالیست هم باشد. آیا یک حکومت یا صادر مد خلقی است یا صادر مد ضد خلقی؟ و همچنین یک مبارزه یا صادر مد ضد امپریالیستی هست و یا اصلاً ضد امپریالیستی نیست؟ مگر مبارزه ضد امپریالیستی حتماً باید به اشغال کاخ سفید منتهی شود و یا آمریکا حتماً باید اینجارا اشغال کند؟ اگر سیاست‌های حکومت کنونی در مورد تصرف خانه‌های خالی، کاهش بهره بانکی، ملی کردن زمین توجه به صنایع مستقل و کوچک، ضدیت با امپریالیسم آمریکا، دستگیری و اعدام سرمایه‌داران بزرگ، و ... سیاست‌های خرده بورژوازی نباشد پس سیاست کدام نوع بورژوازیست؟ اما راه کارگرا از آنجا که طبق الگوی خود، کاست حکومتی را ضد خلق می‌داند، اگر وجود بخشی از خرده بورژوازی در بلوک قدرت را بپذیرد بمعنای این است که خرده بورژوازی در صف ضد خلق قرار گیرد و قالب‌ها درهم فرو می‌ریزد.

راه کار گرمی گوید: (آنها که برد و گانگی خرده بورژوازی تاکید می‌کنند بیش از هر چیز تزلزل و بی اعتقادی خود را نسبت به مارکسیزم لنینیسم به نمایش می‌گذارند. تزلزل و دوگانگی خرده بورژوازی به هنگامی که در یک بلوک سیاسی شرکت می‌کنند دیگر چندان اهمیت ندارد. خصلت طبقه رهبری کننده بلوک سیاسی مهم است، طبقه رهبری کننده بلوک سیاسی است که سمت گیری جامعه را تعیین می‌کند) (ص ۲ ضمیمه شماره ۱) در این سطور راه کارگر بطور ضمنی می‌پذیرد که ممکن هم هست خرده بورژوازی در بلوک سیاسی

باشد لیکن وجودش چندان مهم نیست و خلعت طبقه رهبری کننده
 مهم است که البته در مورد ایران می شود خلعت " کاست
 حکومتی"، و چون کاست هم ناگزیر باید سرمایه داری وابسته
 را سازمان دهد، پس خلعت بورژوازی دارد. البته در این
 مقاله راه کارگر بصراحت چنین چیزی نگفته لکن در شماره ۴۹
 صفحه با هواداران چنین گفته است: (در فردای قیام،
 ضد انقلابی پرتوان و متکی بر اعتماد توده ها، بحرکت آنان
 فرمان ایست داد... ما حاکمیت کنونی را بسوکی ضد
 انقلابی مرکب از کاست حکومتی و بورژوازی لیبرال می دانیم.
 این حکومت از یک طرف به دفاع از سرمایه داری وابسته
 پرداخته و با جلوگیری از گسترش حرکات انقلابی توده ها و
 تهاجم به دستاوردهای انقلابی آنان، ماهیت بورژوازی
 خود را آشکار می سازد... در جامعه سرمایه داری بحران زده
 ما منافع کاست حکومتی ضرورتاً " اورا با بورژوازی هم
 جهت می سازد نه با پرولتاریا... درک ماهیت بورژوازی
 ضد خلقی حاکمیت اهمیت تعیین کننده دارد...) از این
 عبارات بخوبی می شود دید که راه کارگر حاکمیت را کاملاً
 یک کاسه می کند و رسماً "ترا بورژوازی می داند در اینجا
 بد نیست رفقا به این سوال پاسخ دهند: اگر در زمینه جامعه
 سرمایه داری وابسته، ما مثلاً "مجاهدین خلق به قدرت
 می رسیدند (که ختماً "قبول دارید پرولتاریا نیستند)
 اوضاع چه می شد؟ بر طبق استدلال راه کارگر، مجاهدین یا
 باید قدرت را بلافاصله به پرولتاریا می دادند و یا آنها هم
 ناچاراً " ضد خلقی و بورژوازی می بودند، البته ممکن است
 این شیوه برخورد اغراق آمیز بنظر آید اما خواهیم دید
 که چنین نیست. راه کارگر می گوید: (بنا بر این مهم
 نیست که تمایلات ایدئولوژیک و حتی طبقاتی این کاست

حکومتی چیست، مهم آنست که الزامات ناشی از تکامل اقتصادی چه چیزی را دیکته می‌کند) (ص ۳ ضمیمه شماره ۹) (برای رهایی ازستم و بلطه امپریالیسم می‌باید سلطه سرمایه انحصاری وابسته یا یگانه امپریالیسم تحت هژمونی پرولتاریا نباشد) (ص ۵ شماره ۸ نشریه)

(آیا می‌توانیم صرف درگیری با امپریالیسم و یا استقلال را دلیل ضد امپریالیست و بنا بر این مترقی و یا حتی انقلابی بودن یک حکومت بدانیم؟) (صفحه ۱۲ شماره ۳۵)

شماره هژمونی پرولتاریا که اینهمه راه کارگر روی آن تاکید می‌کنند نشان نمی‌دهد که اگر در جامعه‌ای با هژمونی خرده بورژوازی بر ضد امپریالیسم مبارزه شد، آیا آن مبارزه اصلاً "ضد امپریالیستی هست یا نه؟ اینکه نهایتاً "مصر عبدالناصر به مصر انور سادات تبدیل می‌شود یک واقعیت انکارناپذیر است. اما اینکه کمونیست‌ها در مصر عبدالناصر آیا واقعاً "به صرف اینکه هژمونی پرولتاریا نباشد نباید آنرا ضد امپریالیست بدانند، این چیزی است که راه کارگر جواب نمی‌دهد. راه کارگر می‌گوید: (پس آیا صرف وجود حکومتی که عروسک و دست‌نشانده امپریالیسم نباشد به معنای حکومت ضد امپریالیستی و مبارزه ضد امپریالیستی از طرف آن حکومت است؟) و سپس نمونه عیدی امین را به عنوان مثال می‌آورد. راه کارگر می‌گوید: (امپریالیسم جهانی می‌داند که یک حکومت از لحاظ سیاسی مستقل در هند بعد از استقلال بهتر از یک حکومت دست‌نشانده می‌تواند از منافع سرمایه جهانی پاسداری کند و بهمین خاطر است که درسی سال گذشته امپریالیسم جهانی برای از بین بردن دولت مستقل هند اقدامی نکرده است) (صفحه ۱۲ شماره ۳۵ نشریه)

رفقا یکبار دیگر به این نوشته نگاه کنید آیا واقعا " ازین استدلال نمی‌توان نتیجه گرفت که پس در هر کشور مستقل اگر امریکا دخالتی نکند، بهتر از یک کشور وابسته می‌تواند از منافع سرمایه‌ جهانی پاسداری کند؟ این بینش همان بینش است که در کتاب " تئوری پیشاهنگ" هم می‌گوید :

(فشا را امریکا و موقعیت کوبا ... حزب کمونیست کوبا را بوجود آورد) (ص ۷۱)

(روشنفکران خرده بورژوازی رادیکال رهبری جنبش را در دست داشتند... و امریکا گمان نمی‌کرد که این رهبری بتواند به یک رهبری کمونیستی تبدیل شود. بنا بر این امپریالیسم ... همه حماقت‌های تاکتیکی را در قبال جنبش مرتکب می‌شود. مخصوصا " امریکا در مراحل اولیه انقلاب املا" به فکری پیاپی کرده کردن نیرو در کوبا نمی‌افتد...) (ص ۷۱ تئوری پیشاهنگ)

چنین نگرشی بطور ناخواسته نقش امپریالیسم امریکا را در همه جا عمده می‌کند. جالب است که در هند امپریالیسم چون می‌دانند که حکومت "مستقل" بهتر از "وابسته" از منافعش دفاع می‌کنند دخالت نمی‌کند و در ایران چون می‌بینند که حکومت مستقل بدتر از وابسته است و منافعش دفاع می‌کنند دخالت نمی‌نمایند. در هندوستان هم طبق گفته راه کارگر: (مسلمانا اگر امپریالیسم بخواهد برای روی کار آوردن یک دولت دست نشانده مثلا" از طریق کودتای نظامی اقدام کند... با اعمال ماجراجویانه اش به ریزش بهمن عظیمی کمک کرده است که احتمالا" خود سرمایه‌ جهانی را زیر آن مدفون می‌سازد) (شماره ۳۵ نشریه ص ۱۲). (رفقا نکند هندیها هم نسبت به حکومتشان دچار توهم هستند؟) و در

ایران هم طبق گفته‌ی راه‌کارگر: (چشم‌انداز یک کودتای
نظامی با دخالت موثر آمریکا دست‌کم در افق سیاست کنونی
و در دور اول مبارزه برای قدرت نامحتمل است) . (ص ۳
فاشیزم ۱)

(محافل حاکمهی آمریکا از قدرت‌گیری احتمالی
نیروهای انقلابی بیمناکند و می‌خواهند قبل از اینکه
نیروهای انقلابی قدرت و آمادگی لازم را به دست آورند
پیشدستی کنند و نگذارند فرصت‌های طلایی از دست برود)
(ص ۲ شماره ۳۹ نشریه)

محافل حاکمهی آمریکا، که از قدرت‌گیری احتمالی
نیروهای انقلابی بیمناکند، در هندوستان از ترس این
قدرت‌گیری دخالت نمی‌کنند و در ایران از ترس این
قدرت‌گیری مجبوره دخالت می‌شوند، شاید در هندوستان
نیروهای انقلابی جدال است به کمین نشسته‌اند تا
امریالیزم آمریکا دخالت کند و آنگاه رژیم را ساقت کنند؟
با کمی دقت می‌توان دید که رفقا بطور ناخواسته حرکت
انقلابی خلقهای هندوستان را کم‌بها داده‌اند و خواسته‌های
آمریکا را در همه جا عمده می‌کنند. معلوم نیست برای آمریکا
بر اساس چه معیاری یکجا حکومت وابسته بهتر از مستقل
است و یکجا حکومت مستقل بهتر از وابسته است؟

در مقاله‌های " راه‌رشد غیر سرمایه‌داری... " بخوبی
می‌توان دید که راه‌کارگر مبارزه ضد امپریالیستی را با صدور
صد و تحت رهبری پرولتاریا قبول دارد، و با اصلاً قبول
ندارد و راه‌کارگر تا آنجا می‌رود که حکومت‌های سوکارنو و
نکرومه را هم نمونه‌های جالبی از حکومت مستقل می‌داند که
بر کشورهای از نظر اقتصادی وابسته، حکومت می‌کردند و
بطور تلویحی مبارزه ضد امپریالیستی آنها را انکار

می‌کند. در این حالات راه‌کارگرشاییدون آنکه خودبداند
مرحله‌ی انقلاب را سوسیالیستی ارائه می‌دهد. البته در اینجا
و در این بحث نمی‌شوم. فقط به ذکر نمونه‌ای دیگر از
چنین برخوردهائی اکتفا می‌کنم: (از آنجا که بهره‌کشی
سرمایه‌داری بزرگترین اهرم تسلط امپریالیزم برایان
است بنابراین (طبقات حاکم) نمی‌توانند تسلط
امپریالیسم را در ایران درهم شکنند. مهم این نیست که
چنین کاری را می‌خواهند انجام دهند یا نه) (من فاشیزم
۰ (۴)

راه‌کارگر (در شماره ۳۴ صفحه ۱۰) سازمان فدایی را
متهم می‌کند که به پیروی از حزب توده تضاد عمده جهانی را
سوسیالیسم و امپریالیسم می‌داند و سپس معلوم می‌شود که
از نظر راه‌کارگر تضاد عمده‌ی جهانی همانست که حزب
کمونیست چین قایل شد یعنی تضاد بین خلقهای زیر سلطه و
امپریالیسم .

راه‌کارگرشاید از ترس اینکه دیگران آنرا به توده‌ای
بودن " متهم " نکنند در حرف اردوگاه سوسیالیستی را
قبول می‌کند ولی در عمل همواره از پذیرش این حقیقت
طفره می‌رود. نظر راه‌کارگر در مورد تضادهای عمده‌ی جهانی
به ناگزیر و در هر روز زمان و در تکاملش باید به سمت نظر
حزب کمونیست چین برود !

بازگردیم به حاکمیت کنونی . راه‌کارگر می‌گوید
(مبارزه با امپریالیزم در کشور ما تنها و تنها از طریق
یک مبارزه طبقاتی میسر است) لیکن راه‌کارگر مبارزه
درون هیئت حاکمه را طبقاتی نمی‌داند بلکه آنرا " درهم
ریختگی بالائیها " ، " اختلاف بالائیها " و غیره می‌داند که
همگی در مقابل " پائین " یک کاسه‌اند . راه‌کارگر از آنجا

که کاست حکومتی را با ساز سرمایه‌داری وابسته می‌داند
در مقابل کسانی که خطر عمده کنونی را لیبرال‌های می‌دانند
موضع‌گیری کرده و چنین می‌گوید:

(فراریان از زیرپرچم انقلاب می‌گوشند خطر مداخله
امپریالیسم و توطئه‌های آنرا وسیله‌ای برای توجیه
سازشکاریهای خود قرار دهند و بی آنکه خود بخواهند در اشاعه
شایعات امپریالیست‌ها و رونق دادن به جنگ روانی
آنها شرکت می‌کنند) (شماره ۳۹ ص ۳)

و البته این حطات انقلابی درست هنگامی نوشته می‌شود
که یکماه از کشف توطئه کودتا گذشته است و اخبار فریاد وانی
هم دال بر توطئه‌ی خوانین فارس و... وجود دارد. راه
کارگر سرانجام در شرایطی که مساله مداخله آمریکا برای
بسیاری ازین "فراریان از زیرپرچم انقلاب" شدیداً مطرح
است بعنوان رهت‌موده مشخص چنین می‌گوید:

(هواداران راه‌کارگر باید این ملاک عینی را در نظر
داشته باشند که معیار ما برای شناختن خطر عمده این است
که چه نیروئی بطور عینی و بالفعل در برابر حرکت انقلابی
زحمتکشان ایستاده است) (شماره ۳۹ ص ۳) و در جای دیگر
می‌گوید: (تنها از طریق مبارزه با این هیئت حاکمه
ضد خلقی می‌توان از قدرت‌گیری حکومتی بدتر از این
جلوگیری کرد) (شماره ۳۳ ص ۲) راه‌کارگر معتقد است که
برای آمریکا "قبضه قدرت از طریق کودتا ناممکن است
ولیکن امکان یک سلسله عملیات موضعی و برق‌آسا را
نمی‌توان بالکل منتفی دانست" (شماره ۳۹ ص ۳)

اما راه‌کارگر باین سؤال پاسخ نمی‌دهد که اگر آمریکا
حتی بخواهد عملیات موضعی انجام دهد، وقتی دشمن و
خطر عمده را ارتجاع حاکم بدانیم، آیا عملاً آب به آسیاب

امپریالیزم نریخته‌ایم؟

امپریالیسم که مسلماً "بدون مقدمه و در یک بامداد زیبای بهاری به رژیم حمله نخواهد کرد. از قبل تدارکاتی می‌بیند. اگر راه کارگر بناگفته‌ی خودش بنحوض دخالت امپریالیزم" درکنار همین رژیم ضدخلقی خواهد ایستاد" پس چگونه است که قبل از ورود امریکا در مقابل عملیاتی که پیش در آمد دخالت امریکاست باز هم ارتجاع را عمده می‌کند. آیا جز این است که چنین خطی عملاً "برای امریکا خوش آیندتر است؟ ولو آنکه دیگران رانا هزار و یک دشنام به " سازشکاری" و " خیانت" " فراریان از زیر پرچم انقلاب" و غیره محکوم کنیم؟

یکی از انحرافات اساسی راه کارگرایان است که در خلال مبارزه‌ی ایدئولوژیک چند ماه گذشته همواره کوشیده است خط فدائیان را با حزب توده یکی نشان دهد در حالی که اینها دو خط متمایز دارند. حزب توده وقتی لیبرالها را عمده می‌کند در مقابل اقدامات ارتجاعی حکومت کوچکترین اعتراضی را جایز نمی‌داند. حزب توده در واقع " عمده" را با "مطلق" یکی می‌گیرد. در قلموس حزب توده لیبرالها دشمن مطلق هستند و بقیه همگی دوست. (البته این هم ناجایی است که حکومت به لیبرالها حمله کند.) و لسی سازمان فدائی هیچگاه در مقابل عملیات ارتجاعی حکومت خاموش نمانده است. نشریه کارشاید بیش از تمام نشریات انقلابی در مورد لکه‌های ننگ دامان جمهوری اسلامی اعتراض و افشاگری داشته است.

راه کارگر در مورد فدائیان گاهی چنان اغراق می‌کند که مجبور به نوشتن " زیر نویس" می‌شود نگاه کنید: (رهبری اپورتونیست سازمان فدایی) (اکثریت) نیز

استقلال سیاسی و درگیریهای رژیم جمهوری اسلامی به تبعیت از اسلوب حزب توده را دلیلی بر خصلت مترقی و ضد امپریالیستی این رژیم می‌دانند و با این ترتیب سرکوب ضد انقلابی توده‌ها و نیروهای انقلابی را که در چهار گوشه کشور بدست این رژیم صورت می‌گیرد ما ست مالی و توجیه می‌کنند (صفحه ۱۲ شماره ۳۵ نشریه) و سپس در زیر نویس توضیح می‌دهد که : " رهبران سازمان فدایی هنوز تا آن حد پیشرفت نکرده‌اند که اپورتونیسیم قاطع و بی‌تزلزل حزب توده را پذیرا گردند ". این برخورد که همواره کوشیده‌است سازمان فدایی را از طریق شباهت با حزب توده بگوید ، یک برخورد انحرافی و ناسالم است و عواقب زیان باری بوجود آورده و خواهد آورد ، بنظر من این تصادفی نیست که مواضع راه‌کارگر در اکثر موارد با مواضع نیروهای چپ افراطی یکسان از آب درآمده‌است .

رفقای راه‌کارگر (که شما " در صداقتشان کوچکترین تردیدی ندارم) شایسته‌است باین موضوع توجه بیشتری بنمایند . مواضع گذشته راه‌کارگر در کردستان عملاً در کنار " کومله‌ای‌ها ، فرار داشته‌است . " کومله " نسخه برگردان خط ۳ در کردستان است و خط ۳ راهم " اگر بتراشید قطعاً " سه‌جهانی از آب در می‌آیند " آیا علت نزدیکی بیش از حد راه‌کارگر به پیکار و رزمندگان و کومله و ... یک امر تصادفی است ؟ یا ناشی از " الزامات مبارزه‌ی طبقاتی " است ؟ راه‌کارگر پس از آنهمه تحلیل‌ها و اظهار نظرهای مفصل پیرامون حاکمیت کنونی در شماره ۴۰ در مقاله " زایمان پردرد ولایت فقیه " چنین می‌گوید : (هنوز معلوم نیست رابطه رهبری با ارگانهای حکومتی چگونه است ... اما وجود رهبری در بیرون از دستگاهها و نهادهای دولتی

سزرگترین مشکل جمهوری اسلامی است) رفقا! سزرگترین مشکل راه کارگراست یا سزرگترین مشکل جمهوری اسلامی؟ مگر ما نگفته بودیم " کاست حکومتی بدلیل مسئولیت های حکومتی اش ناگزیر متحد سرمایه است " و مگر در شماره ۱۴ (در مقاله رفقای فدایی قدرت در دست کیست) نگفته بودیم: (بگوئید آیا این معیار را قبول دارید که قدرت حاکمه در دست کسانی است که کنترل واقعی نیروهای مسلح را در دست دارند... مگر نیروهای مسلح و فرماندهی کل قوا در هنگام سرکوب کردستان در دست مرتجع ترین جناح قشریون نبود). پس چگونه شده است که اکنون پس از ۷ ماه از تاریخ آن نوشته، گفته می شود: (تازمانی که جاذبه و وزن شخصی آیت الله خمینی وجود دارد تنظیم قطعی رابطه رهبری با دستگاه دولتی کار مشکلی خواهد بود. بعلاوه هنوز معلوم نیست رابطه رهبری با روحانیت و رابطه روحانیت با دستگاه دولتی چگونه است و چگونه باید باشد) (صفحه ۱ شماره ۴۰). مگر قبلاً نگفته بودیم که: (ما معتقدیم مواضع کلیدی دولت بعد از قیام در دست طرفداران ولایت فقیه است) (شماره ۴ صفحه ۶)

پس چطور اکنون معلوم نیست رابطه روحانیت با دستگاه دولتی چگونه است و چگونه باید باشد؟

رفقا آیا این مطالب ضد و نقیض گوئی پیرامون مفهوم

کاست نیست؟ و اگر نیست پس چیست؟

راه کارگر سپس می گوید: (دستگاه روحانیت هنوز

تشکیلات منظم و متمرکزی ندارد که بتواند بدون نوسان در

جهت ایجاد حکومت الهی به پیش رود اینجاست که نیاز به

متحدانی دارد که میان او بعنوان مرکز ثقل قدرت و

راگانهای مختلف حکومتی حایل بشوند بدون این متحدان

که در حقیقت لولای اتصال روحانیت با جامعه‌ی سرمایه‌داری کنونی باید باشد تحقق حکومت الهی عملی نخواهد شد (ص ۲ شماره ۴۰) و سپس می‌گوید متحدان جریان واحدی نیستند بعضی را باید با هویت طبقاتی‌شان مشخص کرد نظیر نهضت آزادی و بازرگان. و بعضی دیگر از متحدان پیوندهای طبقاتی‌شان آنچنان نیرومند نیست و آنها را باید با هویت کاست حکومتی توضیح داد و لذا این متحدان را جریانهای پیرامونی یا "حاشیه‌ای" کاست حکومتی می‌نامد. و بنی‌صدر هم جزویکی از همین جریانهای حاشیه‌ای می‌شود در حالی که قبلاً در مورد همین بنی‌صدر چنین گفته شده است: (بخش دیگری از کاست حکومتی به روشنی می‌دید که اسلام را در صورتی می‌توان حفظ کرد که در برابر خریزه ارزان قرار نگیرد. بنی‌صدر یکی از برجسته‌ترین نمایندگان این بخش است) (شماره ۱۶ ص ۳). حال رفقا توضیح دهید که چگونه بنی‌صدر که جزو کاست حکومتی است با یک‌گردش هم به یک جریان "حاشیه‌ای" تبدیل می‌شود؟ در حالی که نهضت آزادی هم که قبلاً جزو "محلل‌ها" بود. اکنون بعنوان "متحدان" مفتخر شده است؟ آیا جز این است که "کاست حکومتی" را به کیسه گشادی تبدیل کرده‌ایم که بمیل خود آنرا تغییر می‌دهیم؟.

سپس راه‌کارگر می‌گوید: "مخالفت بنی‌صدر با تفسیر روحانیت بیش از آنکه مضمون طبقاتی داشته باشد جهت متدیک و بینشی دارد." (شماره ۴۰ صفحه ۲). آیا اختلاف "در جهت متدیک و بینشی" خود ناشی از تفاوت پایگاه طبقاتی نیست؟ اینها و دهها نمونه دیگر نقاط ضعفی است که "کاست حکومتی" راه‌کارگر را از درجه اعتبار باقی می‌کند. راه‌کارگر آنقدر در پیج و خم و زیر و بم روابط

پیجاییج روحانیت و حوزه‌های علمیه و... غرض شده است
 که رشته‌ی اصلی مطلب از دست رفته است .
 بهر حال رفقاً بهتر است به یک سوال بسیار مریح بدهید:
 در آینده اگر چگونه شود، این " کاست حکومتی " راه کارگر
 نادرست بوده است ؟ آیا این یک مفهوم " ابدی " است که
 مستقل از سرنوشت جمهوری اسلامی بحرکت خود ادامه می‌دهد؟
 ما قبلاً گفته بودیم: (امید بستن به اینکه طرفداران
 ولایت فقیه بسوی پراکندگی پیش روند خیال خامی بیش
 نیست) (ص ۷ شماره ۴ نشریه) . راه کارگر ابتدا کاست
 حکومتی را یک مجموعه " متحد اکم دانسته که قدرت را در دست
 گرفته و به بازسازی سرمایه و وابسته همت گماشته است و در
 مقابل " جبهه سرمایه " و " جبهه زحمتکشان " باید موضع گیری
 واحد داشته باشد و با سرمایه وابسته و امپریالیسم
 مجبور است کنار آید لکن مشخصات حکومت کنونی در خلال
 یکسال ونیم گذشته عملاً " خلاف این الگو بوده است .
 راه کارگر در هر زمان مجبور شده است مفهوم " کاست " را
 طوری تفسیر و توجیه کند که با واقعیت سازگار آید و در
 این راه گام به تناقض گویی‌های فاحشی پرداخته است .
 اکنون آیا بهترین است که مفهوم " کاست " به همان
 روحانیت که ابتدا اتلا شده بود بسنده شود و مسایل
 حکومت با جناح بندیهای طبقاتی آن توضیح داده شود . به
 نظر من این تنها چاره‌ی راه کارگر است .
 مطالب بالا چکیده ایراداتی است که اینجانب نسبتاً
 به اساس خط راه کارگر پیدا کرده‌ام و البته ادامه منطقی
 نوشته ایست که چندی پیش تحت عنوان " انتقادات " به
 راه کارگر ارائه داشتم . ممکن است منم اپورتونیست
 " شده " و یا " بوده " باشم ، لکن این امر نمی‌تواند

مسئولیت راه‌کارگر را در مورد موضع‌گیری‌هایی که "عملا" آب به آسیاب امپریالیسم ریختن می‌شود" جوابگو باشد. امپریالیسم امریکا و سرسپردگان داخلی‌اش با "کاست حکومتی" در افتاده‌اند و نیروهای انقلابی باید میسان "بد" و "بدتر"، بدتر را عمده کنند و گرنه تاریخ آنها را نخواهد بخشید.

باتوجه به مطالب بالا و از آنجاکه به اساس خط راه‌کارگر بی‌اعتقاد شده‌ام لذا ازین پس دیگر ادامه همکاری تشکیلاتی را غیرمنطقی می‌دانم.

با درود به تمام رفقا

۵۹ / ۶ / ۱۵

www.iran-archive.com

رفقای عزیز:

۱۹ ماه تلاطم اجتماعی پس از قیام راپشت سرگذاشته ایم و ماههای پر جنب و جوش آینده نیز در پیش است. تشکیلات ما در این دوران پرتحول شکل گرفت و همچون نوزادی که حق حیات می‌طلبیده تقلای زندگی افتاد. نشانه‌هایی از قدرت از خود نشان داد ولی متاء سفانه در همان گام‌های نخست متوقف شد و طبیعی است که در توقفش حق حیات نیز از آن سلب خواهد شد. ما با تجربیاتی از مبارزه چریکی گذشته و اندوخته‌ای از تئوری‌های عام به میدان آمدیم. مبارزه چریکی جدا از توده و به نیابت از طرف توده را به اتکاء مفروضات نسبتاً "غنی از تئوری‌های عام رد کردیم (تئوری پیشاهنگ و تئوری انقلاب) و آنگاه مغروراً از قدرت خویش‌پا به عرصه مبارزه طبقاتی آنهم در این دوران متلاطم گذاشتیم. این بار خود ما بودیم که جدا از توده و جدا از پرولتاریا و برکنار از مبارزات آنها به صدور تئوری‌های "بدیع" و پر سروصدا پرداختیم. تئوری فاشیسم را مطرح کردیم و پس از ماه‌ها بحث و جدل و بیرون دادن ۵ جزوه با نام (فاشیسم کابوسی یا واقعیت) از فاشیسم هیچ نگفتیم. تازه آنقدر در انطباق تئوری فاشیسم با شرایط مشخص جامعه خودمان ناتوان بودیم که به درکی پولانزاسی از آن رسیدیم و فاشیسم را به مثابه یکی از اشکال دولتهای استثنایی اعلام کردیم (ضمیمه کاست شماره‌های ۸ و ۹ و ۱۰ نشریه راه کارگر).

یعنی بجای تحلیل مشخص از وضعیت سیاسی جامعه به "غنی کردن" تئوری فاشیسم و رد و اصلاح نظرات کمینترن و دیمیتروف پرداختیم.

متدولوژی برخورد با مسئله نیز اساساً "غلط بود. گروه یا سازمان سیاسی یک گروه محقق نیست. گروه سیاسی با طرح و بررسی شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه، یا تحلیل های سیاسی خود بدنبال ارائه برنامه و تاکتیک برای حضور در صحنه مبارزات طبقاتی می باشد. اعلام این که چشم انداز فاشیسم محتمل ترین چشم انداز در افق سیاسی جامعه است، چه هدفی را دنبال می کند؟ وظیفه یک گروه سیاسی این نیست. یک گروه سیاسی باید بگوید که گرایش به سمت فاشیسم در جامعه وجود دارد، کدام نیروها و احزاب سیاسی حامل این گرایش هستند. کدام نیروها و احزاب سیاسی در مقابل این گرایش ایستاده اند یا خواهند ایستاد. ظرفیت نیروهای مخالف در ارتباط با ماهیت طبقاتی شان چقدر است. پرولتاریا با کدامیک از این نیروها باید وحدت کند. این وحدت تا چه اندازه پایدار یا موقتی ونسی است و در مجموع چه برنامه و تاکتیک باید ارائه داد تا در مقابل نیروهای حامل فاشیسم و تکمیل جبهه مقابل دست نبرد چگونه تمام گروه های مبارز را کنار زمین ها از این محتمل ترین چشم انداز و تا تسلط تریستی نتوانیم بگذاریم؟ آیا انقلابی در آید یا نه؟ آیا ما اینگونه عمل کردیم؟ آیا اگر روزگاری در این کشور یک حکومت فاشیستی مستقر شود، می توانیم ادعا کنیم که سهم خود را در مقابل با استقرار آن ایفا کرده ایم یا می خواهیم همچون قهرمانان عرصه تئوریک اعلام کنیم ما اولین کسانی بودیم که چشم انداز فاشیسم را مطرح کردیم؟

رفقا حتماً "خواهند گفت که فاشیسم اکنون مسئله تشکیلات

نیست و ابزار تحلیلی سیاست سلیغاتی ما نمی‌باشد. این امر تا حدودی درست است و به همین علت هم هست که بصورت مقدمه‌ای کوتاه در بالا بدان اشاره شد. اینکه می‌گویم تا حدودی، به این خاطر است که فاشیسم و کاست همچون دو مقوله همزاد داده شدند. مسکوت گذاردن فاشیسم مانع از این نشده که آثار خود را در وجه دیگر آن یعنی کاست باقی نگذارد.

دوم مسئله اساسی که هویت "راه کارگر" را به مثابه یکی از گروه‌های موجود در جنبش چپ ایران مشخص می‌کند، تحلیل از حاکمیت و موضع انترناسیونالیستی‌اش می‌باشد.

۱- تحلیل از حاکمیت: کاست حکومتی جوهر تحلیل "راه کارگر" را از حاکمیت سیاسی موجود ارائه می‌دهد و اساس سیاست تبلیغی و ترویجی ما به این مسئله بازمی‌گردد. ایده کاست حکومتی از اینجا بیرون کشیده شده که چون نمایندگان خرده-بورژوازی در یک جامعه سرمایه‌داری وابسته به حکومت رسیده‌اند و در واقع به جایگاه حکومتگران پرتاب شده‌اند و از آنجا که حفظ این جایگاه برای آنها درگرو حفظ و بازسازی این نظام می‌باشد؛ لذا ضرورتاً "باید از پایگاه طبقاتی خویش جدا شوند و از آنجا که در واقعیت هم دیده می‌شود که با امپریالیسم سازش نکرده‌اند و قدرت سیاسی را تسلیم "ضدانقلاب پیشین" نمی‌کنند، لذا به یک کاست حکومتی تبدیل می‌شوند.

اگر خرده‌بورژوازی از لحاظ تاریخی قادر نیست بر یک جامعه سرمایه‌داری حکومت کند، آیا می‌توان به این نتیجه رسید که در فردای کسب قدرت سیاسی باید یا موضع حکومتی را تسلیم ضدانقلاب کند و یا خود را تبدیل شدن به کاست حکومتی ضدانقلاب گردد؟

آیا مطلق کردن این تزد در سیاست عملی نشانه درک مکانیکی از ضرورت روند حرکت تاریخی نیست؟

خرده بورژوازی قادر نیست بزرگ جامعه سرمایه داری ،
آنهم در شرایط امروز جهانی و بطور مشخص بر جامعه وابسته ما .
حکومت کند . این بیان ظرفیت تاریخی این طبقه است ، ولی
به هیچ وجه نشان نمیدهد که خرده بورژوازی یا بخشی از آن ، بهر
حال از طریق نمایندگان سیاسی اش نتواند موقتا " برای این
جامعه حکومت کند . این تزمانع از آن خواهد شد که در عرصه
عملی مبارزات طبقاتی نیروهای واقعا " موجود را ببینیم .
در شرایطی که بورژوازی بزرگ انحصاری ضربات جدی خورده
است و امکان کسب حاکمیت سیاسی را فعلا " و موقتا " از دست
داده است ، در شرایطی که پرولتاریا هنوز قادر نیست قدرت را
به چنگ آورد ، چرا خرده بورژوازی نتواند موقتا " حکومت
کند؟ بیان این امر که در فردای پس از قیام ، روحانیت از
خرده بورژوازی جدا میشود و به مثابه کاست حکومتی خود در
مقابل تمام طبقات اجتماعی می ایستد ، مستلزم بررسی مشخص
از تحولات سیاسی پس از قیام است .

کاست حکومتی آنگونه که در آثار مارکس آمده ، اولاً
ناشی از نوعی توازن طبقات اجتماعی است که بواسطه وجود
بحران ، بواسطه بحرانهای نا فرجام بین خود و بواسطه وجود
تضاد بین گروه بندیهای هر یک از آنها بوجود می آید و امکان
اعمال حاکمیت یک طبقه بر علیه دیگر طبقات اجتماعی موقتا "
از بین میرود . این امکان بوجود می آید که قوه مجریه در
نقش ناظر روابط طبقات اجتماعی خود را از لحاظ سیاسی از
طبقه مسلط اقتصادی رها سازد و بجای آنکه ابزاری در دست
طبقه مسلط باشد ، به نیروی مسلط بر او تبدیل شود . و ثانیاً
همین قوه مجریه ای که بدین گونه خود را از سلطه سیاسی طبقه
مسلط رها کرده و بر آن مسلط میشود ، منافع مادی معین دارد
که آن را از طبقات اجتماعی متمایز می سازد و ثالثاً " به خاطر

حفظ همین منافع و حفظ حاکمیت خود دفاع از منافع طبقه مسلط اقتصادی را عهده میگیرد و بالاخره طبقه مسلط نیز بخاطر حفظ کیسه پولش اجازه میدهد که تا چاژنژس بردارند. در آغاز "راه کارگر" با مسأله کاست حکومتی چنین برخورد می کرد که کاست حکومتی بخاطر حفظ حاکمیت خود ماچار به بازسازی نظام سرمایه داری خواهد پرداخت. "طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، در برابر کارگران و زحمتکشان نیز باید از منافع حکومتی خود دفاع کنند و این حکومت طبقاتی نمی تواند نظم حاکم بر جامعه یعنی نظم بورژوازی را پاسداری نکند." (نشریه "راه کارگر" شماره ۴ مقاله "در میان بالایی ها چه می گذرد")

این بیان می تواند مطلقاً "صحیح" باشد. به شرطی که بتوانیم آنرا با واقعیت های اجتماعی انطباق دهیم. به شرط آنکه برای خود و دیگران روشن کنیم که کاست حکومتی چه محدوده ای از حکومتگران را در بر می گیرد و چرا شامل دیگران نمی شود. بشرط آنکه با بیان طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، خود و دیگران را به ابهام بیشتری نکشیم و بالاخره بشرط آنکه دفاع از منافع طبقه مسلط را توسط همین طرفداران ولایت فقیه در واقعیت عینی جامعه نشان دهیم. منافع این طرفداران ولایت فقیه که مواضع کلیدی را در دست دارند، چیست؟ چگونه است که وحدت منافع این گروه حکومت کننده (که البته چیزی بیشتر از منافع ایدئولوژیک مطرح نشد) در تاریخ سوم دیماه ۵۸ آنها را بسوی انسجام و تمرکز پیش می برد ("امید بستن به اینکه طرفداران ولایت فقیه بسوی پراکندگی پیش می روند، خیال خامی بیش نیست." نشریه شماره ۴ مقاله "در میان بالایی ها چه می گذرد")، ولی در تاریخ ۱۵ بهمن همان سال

طرفداران ولایت فقیه به پراکندگی روی می‌آورند ("آیا
بالایی‌ها را بحران فرا گرفته است؟ آری جدی" تراز آنکه
بتوان در باره‌اش تردیدی داشت. "نشریه شماره ۱۵ بحران
در میان بالایی‌ها) .

طی چند ماهه نخست طرح مسئله کاست این دید حاکم
بود که کاست حاکم به خاطر دفاع از منافع حکومتش، از سرمایه
دفاع خواهد کرد و الزاماً "به باسازی آن خواهد پرداخت
("آیا اینها همه نشانه آن نیست که رژیم جمهوری اسلامی و
امپریالیسم خونخوار آمریکا در آستانه کنا رآمدن و انجام
معامله هستند؟" نشریه شماره ۱۳ مقاله آزادی گروگانها
خیانتی دیگر) وایدئولوژی در خدمت حکومت خواهد بود و
کاست در مقابل توده‌ها فشرده خواهد شد، و پس از آنکه در
عمل این انسجام درهم ریخت و "کاست حاکم" نه بسوی انجام
که بسوی پراکندگی، نه بسوی سازش که به سمت ستیز با
امپریالیسم روی نهاد، تئوری کاست دیگر نه در خدمت
تبیین واقعیت، بلکه به الگویی تبدیل شد که واقعیت را
با دیدن آن منطبق کرد. از این پس همه چیز در خدمت اثبات
کاست قرار می‌گیرد و فشار واقعیت ما را به آنجا می‌برد که با
اعتراف بر حفظ الگوی ذهنی خود به نفی ارزش عام تئوریک
آن نیز می‌رسیم (به این مسئله بعداً "خواهم پرداخت) .

پس از آنکه اولین نشانه‌های "بحران در میان بالایی‌ها"
ظاهر شد، "راه کارگر" کوشش نمود که به تحلیل آن بپردازد.
سه خط حزب جمهوری اسلامی، خط امام و بنی صدر در درون
کاست حکومتی و لیبرالها در خارج از آن و در درون بلوک
قدرت مشخص شدند. "راه کارگر" توضیح نداد که چرا این سه
جریان در کاست حکومتی پیدا شد. آیا پیدایش آن بواسطه
درک بینش متفاوت از اسلام بود یا ناشی از تضاد طبقاتی حاد

در جامعه؟ چرا یکی از آنها (خط امام) در حزب جمهوری اسلامی تحلیل رفت و دیگری همچنان پایداری می‌کند؟ راستی رفقا هیچ فکر کرده‌اید که چرا جریانهای موسوم در بلوک قدرت تبیین‌های متفاوتی از اسلام ارائه می‌دهند؟ تا هنگامی که این اختلاف در تبیین‌ها در سرکلاس‌های درس حوزه‌های علمیه بروز کند، می‌تواند ناشی از درک متفاوت از اسلام و یک اختلاف در حوزهٔ معرفت‌شناسی باقی بماند. زبانی وقتی در حوزهٔ سیاست اصرار بر یک نگرش از اسلام به پیدایی یک جریان سیاسی در مقابل جریان دیگری که به گونه‌ای دیگر اسلام را تبیین می‌کند منجر می‌شود، در آنجا آیا نیاید به وجود طبقات و وابستگی‌های طبقاتی در پشت این مبارزه تداوم‌یادولوژیک معترف گردیم؟ آیا واقعا "فکر می‌کنید که نگرش‌های متفاوت از ولایت فقیه با یک‌دیگر همان حوزهٔ ایدئولوژی بررسی‌گردد؟ برای ماتنهای لیبرالها در حاکمیت هویت طبقاتی داشتند. تک‌تک این افراد و در کل جریان سیاسی آنها هویت داشتند ولی دیگران نه. هویت روحانیت را همان روحانی بودن از وضعی هدایت‌شده شکاف در روحانیت آنها در کشور پرین لیبرالها و طبقاتی صدری امام قرازی-همان برای مائستی در روزه‌ها را چرا که در آن زمان در فضای پانقی را که در آن تاریخین بررسی‌گردد و روح سیمار در آن مشربان در رابطة و در این اقلی با ما به‌گروه‌بندی می‌شود. اما یزید چه‌نشد؟ روحانیتی که مدافع فقودالها شد. روحانیتی که به بورژوازی تجاری پیوست و روحانیتی که در خدمت توده‌های زحمتکش جامعه درآمد. آیا پس از قیام بهمن ماه روحانیت هیچ تقسیم‌بندی جدیدی به خود نگرفته است؟ چرا آنها بخشی (واز قضا کثیرالعهده‌ترین بخش) روحانیت در حاکمیت قرا گرفت، چرا در دورن همین

بخش گروه‌بندی صورت گرفت. آیا محرک‌های ایدئولوژیک
عده‌ای از آنها را در کنار بنی‌صدر و دیگران را در حزب جمهوری
اسلامی جا داد؟

جالب است اگر یکبار به بازخوانی تحلیل‌های نشریه
بپردازیم، خواهیم دید که برای مادر تمامی این دوران به
جز لیبرال‌ها بخش دیگر حکومت که اتفاقاً "بخش مسلط آن نیز
هست فاقد هویت طبقاتی بوده. تضادهای درون آن فاقد
مضمون طبقاتی بوده، پیدایی و ناپودی گروه‌بندی‌های
سیاسی در درون آن ربطی به منافع طبقات اجتماعی نداشته
است. ما همواره بزرگ نکته‌ها را داشته‌ایم، حفظ حکومت
و سپس به یک مسئله جدید رسیدیم "اختلاف در درک از اسلام"

روحانیت به مثابه نماینده خردمندان و آزادی با
ایدئولوژی خاص خود و با ویژگی‌های تاریخی‌اش اعلام می‌کند
که اختلاف در درون ما به خاطر درک متفاوت از اسلام است،
اعلام می‌کند که بر سر مسئله رهبری در جمهوری اسلامی نگرش‌های
متفاوت وجود دارد، که بر سر ولایت فقیه دیدهای متفاوتی
است که در صدر اسلام بدین گونه بود و اکنون باید چنین باشد
یا نباشد. و اتفاقاً بر خلاف این نیز چنین فکر کردیم که
پیدایی در جریان سیاسی در ظاهر است اما در درک متفاوت
از اسلام است. بی‌ترانه ایران از چنین امری هرگز بی‌باز
عمیقاً "بند اسلام" اعتقاد داشته باشند و ای اگر ما هم اعلام کنیم
که چنین است. که اختلاف دو دید است و از این فراتر نرفته و
اختلاف دو دید را به اختلاف در منافع طبقاتی ربط ندهیم
(مخالفت بنی‌صدر با تفسیر روحانیت از ولایت فقیه بیش از آنکه
مضمون طبقاتی داشته باشد جهت تدبیر و پیشی دارد) نشریه
شماره ۴۰ مقاله زیمان پردرد ولایت فقیه، که هستی اجتماعی
را با شعور اجتماعی توضیح دهیم و نه بالعکس. آنوقت

می‌توانیم ادعا کنیم که علل مارکسیستی ارائه داده‌ایم ؟
 مثل اینکه بیان کنیم جمهوری دمکراتیک اسلامی آقای
 باررگان و جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی فاقد هرگونه
 مضمون طبقاتی بوده و تنها اختلاف در کلمه است .
 گفتیم که تحلیل نخستین از کاست حکومتی (که کاست
 حکومتی بنا بر حفظ حکومتش به بازسازی نظام خواهد پرداخت)
 منطقاً " صحیح بود و تنها به اسطیاق با واقعیت‌ها نیاز داشت .
 آیا در عرصه واقعیت نظام اقتصادی بازسازی شده است ؟
 اگر رژیم جمهوری اسلامی میراث خوار یک نظام پوسیده و بحران
 زده شده و بواسطه محدودیت نگرش تاریخی‌اش (ناشی از
 پایگاه طبقاتی و ویژگی‌های گروهی خاص خودش به مثابه
 یک گروه مذهبی) قادر نیست که آرا را از این وضعیت بحرانی
 نجات دهد ، کدسان توانی خویش به گسترش و عمق بحران
 اقتصادی دامن می‌زند ، که با اعتقاد به مالکیت خصوصی
 (به مثابه نماینده خرده‌سورژوازی) و نگرش تاریخی " شکل
 گرفته از کمونیسم و کشورهای سوسیالیستی حاضر نیست در
 جهت حل بحران به اردوگاه سوسیالیسم نزدیک شود ، باید به
 این نتیجه برسیم که دارد نظام را بازسازی می‌کند ؟ کدام
 نقطه عطفی را در وضعیت اقتصادی بعد از قیام می‌توانید
 مشخص کنید که نشانه آغاز دوران جدیدی در حرکت اقتصادی
 جامعه باشد ؟ حتماً " چنین اعتقادی وجود ندارد که اقتصاد
 وابسته ما به معنی مطلق خود به بن بست رسیده است و ضرورتاً "
 هم‌اکنون باید حل شود و هر نیرویی که هم‌اکنون آن را حل
 نکند ، قطعاً " هم‌اکنون آن را بازسازی می‌کند . من منکر
 نوساناتی در وضعیت اقتصادی جامعه ، در حفظ و گسترش
 پیوندهای امپریالیستی در دوره‌هایی (بخصوص در دوره
 کابینه باررگان) قطع و گسترش آنها در دوره‌های دیگر

(پسرا از اشغال سفارت) نیستیم ، ولی در مجموع وضعیت اقتصادی مرحله‌ای را نشان دهد که بازسازی اقتصادی جامعه در پیوند با امپریالیسم به نقطه عطف مشخصی رسیده باشد و در یک منحنی حتی ریگزاگی ولی در آن زمان افزایش حرکت کرده باشد . بگذریم از این مسئله که حرکت لیبرال در جهت بازسازی نظام به حساب بخش دیگر حکومت گذاشته می‌شود و حرکت همین بخش در جهت ضربه زدن به منافع امپریالیسم به حساب فشار توده‌های ! در عدم انطباقی که بین تئوری "منطقا" مطرح با واقعیت عینی جامعه پیش می‌آید ، در آغاز آنجا که مسکن است واقعیت هائیکه می‌تواند به نگرش به خردت و تحولات اجتماعی از زاویه خاصی صورت می‌گیرد و مبارزه رژیم با امپریالیسم ندیده گرفته می‌شود و در حائیکه بیش از آن آشکار است که بر آن سرپوش گذاشت ، با طرح این مسئله که دیگر فشار توده‌های میلیونی (که صد البته توهم زده هم هستند) رژیم مجبور به این یا آن اقدام شد و اقدامات ضد پرولتری رژیم زیر ذره بین می‌رود . یک جانبه‌نگری در سیاست اگر ناشی از منافع خاص طبقاتی نباشد ، بواسطه درجا زدن سر روی مواضع تئوریک غلطی است که بالاخره به نفع طبقات دیگری بجز پرولتاریا نفع خواهد شد . ولی فشار واقعیت بیش از آنست که بتوان در مقابل آن تاب آورد . "درگیری" با امپریالیسم شدت می‌یابد . بحران اقتصادی حل که نمی‌شود هیچ شدت هم می‌یابد . توطئه‌های امپریالیستی آغاز می‌شود و تدارک برای واژگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط امپریالیسم در دستور قرار می‌گیرد . در اینجا دیگر تئوری عام کاست حکومتی جوابگو نیست (چرا که کاست حکومتی بخاطر حفظ حاکمیتش از منافع سرمایه که در ایران سرمایه بزرگ و انحصارات وابسته به امپریالیسم است ،

(باید دفاع کند) یا باید به متدمارکسیستی در تحلیل وضعیت موجود بنا زگشت و یا با اصرار به حفظ الگوی نیابار شکل را پسید و آنرا از مضمون تهی کرد. اینبار دیگر کاست حکومتی به آن گونه نیست که در آثار مارکس آمده، اینبار دفاع از حکومت و منافع ناشی از آن نیست که کاست حکومتی را به دفاع از سرمایه می‌کشاند، بلکه دفاع از آرمان‌ها، دفاع از سنتها، دفاع از اسلام و دفاع از ایدئولوژی است که حاکمیت را به خطر می‌اندازد، که در بازسازی جامعه اختلال ایجاد می‌کند (روحانیت یک طبقه و یا یک گروه تولیدی نیست، بلکه یک گروه اجتماعی است که بلحاظ هویت فکری خود از دیگران متمایز می‌گردد. هر کس که روحانی است، در حکومت نیست و پاره‌ای از غیر روحانیون در قدرت و زن قابل توجهی دارند. اما میتوان گفت که تنه اصلی روحانیت و بخش عمده روحانیون در جمهوری اسلامی نقش حکومتی دارند. و به دلیل اینکه یک گروه فکری هستند، می‌خواهند ماشین سحرآمیز حکومت را وسیله‌ای برای تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک در پیاده کردن اندیشه‌های خود در دنیا واقعیت قرار دهند. هدف آنها پیاده کردن آموزه‌های اسلامی در جامعه کنونی است. آنها به دلیل خصوصیات گروهی خود، اسلام را بدون کم و کاست (و آنگونه که در مکتب تشیع جعفری بیان می‌گردد) می‌خواهند و قصد پیاده کردن چنین آموزه‌هایی را دارند. " شماره ۳۶ مقاله در عرصه شطرنج چه می‌گذرد).

(اگر روحانیت بیش از حد لازم بر تمایزات گروهی و مذهبی خود تاء کید بورزد، امکان دارد کاست حکومتی و همراه آن رژیم جمهوری اسلامی را به نابودی بکشانند. و اکنون دیده می‌شود که روحانیت با تاء کید بیش از حد بر تمایزات مذهبی و گروهی خود راههای انطباق با قانونمندی‌های

حکومت در یک جامعه سرمایه داری را به روی خود می بندد .
 (نشریه شماره ۳۱ ، مقاله : روحانیت می خواهد خود مستقیماً
 حکومت کند .)

در اینجا به نفی خودتئوری می رسم . رفقاً ، دفاع از اسلام
 یعنی چه ؟ حتی اسلام صدر اسلام به مثابه یک ایدئولوژی از
 منافع یک گروه بندی طبقاتی خاص دفاع می نمود . حتماً
 اعتقادند که روحانیت به مثابه نمایندگان خدا در روی
 زمین خواستار ایجاد یک جامعه الهی است . ما به از ۱۹۰۰
 جامعه الهی بر روی زمین کدام جامعه معین در چه تاریخ مشخص بوده
 است ؟ شاید اینطور باشد که روحانیت به مثابه آدم های فسیل
 شده صدر اسلام پس از قرن ها خاموشی یکبار زنده شده اند و در
 دفاع از منافع آن گروه بندی های دوره جاهلیت و اتحاد
 قبایل کوشش می کنند . آنها خود می گویند ما از اسلام دفاع
 می کنیم . ما می توانیم در این اعتقاد تردیدی نکنیم ، ولی
 به مثابه کسانی که می خواهیم در ورای سطح ظاهری پدیده ها
 درجا ننسیم و به کنه پدیده برسیم ، حق نداریم همان را تکرار
 کنیم . وقتی حکومت در دفاع از آرمان هایش ، در دفاع از
 سنت هایش و در دفاع از ایدئولوژی اش حکومتش را به خطر
 می اندازد ، آیا باید تحلیل را در حد تضاد ایدئولوژیک
 متوقف سازیم ؟ اگر در تحلیل نهایی تضاد در حوزه
 ایدئولوژیک به تضاد منافع طبقاتی مربوط می شود ، بگوییم
 که در اینجا منافع کدام طبقه اجتماعی مطرح است بگوییم
 چرا اسلام آیت الله شریعتمداری با اسلام آیت الله خمینی
 تفاوت دارد و این اسلام با اسلام مجاهدین در تضاد است ؟
 در شرایطی که بورژوازی بزرگ انحصاری هرگونه امکان
 کسب حاکمیت را از دست داده باشد ، آیا این چنین کودن است
 که حکومتی را که با وسیع ترین پایگاه توده ای ضد کمونیست

است، تنها با خطراید ثولوزی اش و از گون کند؟ آیا لیبرالها این خائنین به خلق و نوکران بی جیره و مواجب امپریالیسم از ترس اینکه حکومت اسلامی بر سرزنا نشان چادر می کند، با آن دشمنی می ورزند؟ اگر سوذ آنها تضمین شود، حاضرند بر سر خودشان هم چادر کنند. نه، رفقا، اسلام ولایت فقیه، اسلام آیت الله خمینی و روحانیت طرفدار آیت الله خمینی و حکومت جمهوری اسلامی در ارتباط با منافع یک طبقه معین اجتماعی ضد امپریالیست است و درست در رابطه با تنگ نظری ها و عقب ماندگی تاریخی همان طبقه ضد کمونیست است. (بعلاوه آنکه ویژگی های ایدئولوژیک روحانیت در اینجا نقش تشدید کننده ایفا می کند). آثار شی در حاکمیت، ناتوانی در حل معضلات اقتصادی - اجتماعی و نوسانات سیاسی هم بیان ناتوانی وضع خرده بورژوازی و بخصوص خرده بورژوازی سنتی است که این چنین ناتوان در عرصه وسیع مناسبات اجتماعی و زیر فشار دو طبقه اهل جا معه گیج و ناتوان به همه می تازد.

اینجا است که با اصرار بر حفظ یک تئوری به نفعی آن که اساسا "به نفعی ما رکیسیم مرسوم" رفقا، سرانجام قصد این نبود که مجموعه اشیا قضایی که در چیل، شیلی، آرژانتین، کوبا، و غیره در دست فاسیسم و تجسین گاست در دست می وجود داشته هر یک نفعی دیگری است، بلکه شده است همین اندازه اشاره می کنیم که در تمام این "تحلیل"ها و "مطلقا" تمام آنها حتی یک نوشته نیست که اندکی از سطح قضایا فراتر رفته باشد. فرق این نوشته ها با دانسته خود مردم تنها در این بوده است که چند روز و در ترا طریق دنبال کردن وقایع به این نتیجه رسیده ایم که اکنون بحران وجود دارد، اکنون بحران شدت می یابد، بحران کاهش یافت، سه جریان در حاکمیت سیاسی پیدا شد،

یکی از آنها از بین رفت، بنی‌صدر در حلقهٔ محاصرهٔ حزب جمهوری اسلامی است. او مات می‌شود، نیروهای دیگر ضعیف می‌شوند و... ولی در هیچ‌کدام و هرگز نگفتیم آنها کیستند، چرا در مقابل هم قرار گرفته‌اند، چرا ضرورتاً "به‌کدام سمت خواهند رفت. می‌دانید چرا؟ زیرا آنها فاقد هویت طبقاتی هستند. زیرا آنها در حوزهٔ تفکر درگیرند و در حوزهٔ تفکر هم جای برای بندبازی و این شاخ‌به‌آن شاخ‌پیریدن فراوان است. نتیجهٔ این شیوهٔ برخورد، ارائهٔ تاکتیک‌هایی است که در بهترین صورت خود می‌تواند تجربه‌گرایانه اتخاذ شود و همواره بناچار باید دنبال حوادث حرکت کرد.

۲- موضع انترناسیونالیستی

رفقا! بی‌پرده بگویم ما در حرف به سوسیالیسم اعتقاد داریم، ولی در عمل آن را رد می‌کنیم. اردوگاه سوسیالیسم برای ما وجود دارد، بشرط آنکه مجبور نباشیم عواقب وجودش را بپذیریم. برای ما مرحلهٔ مبارزهٔ طبقاتی در عرصهٔ سیاسی، مرحلهٔ جنگ با امپریالیسم ستایش‌آفرین است، ولی مرحلهٔ ساختمان سوسیالیسم، مرحلهٔ بهره‌گیری میلیونها تودهٔ مردم مصیبت‌کشیده از زنجها و مصائب مبارزانشان کمی کسالت‌آور است. ما سعی می‌کنیم از طریق تبلیغ نمونه‌های فداکاری و جانفشانی خلقهای زیرستم که در راه مبارزه به خاطر استقلال و آزادی، بخاطر محور ستم طبقاتی مشقات فراوان متحمل شده‌اند، توده‌ها را به مبارزهٔ پی‌گیر و بی‌امان با امپریالیسم فراخوانیم ولی تمایل نداریم که با تبلیغ نمونه‌های خلقهای آزادشده، با تشریح وضعیت مادی و فرهنگی خلقهایی که در حال ساختمان سوسیالیسم هستند،

با آوردن آماری از وضعیت مسکن، کار، بهداشت، سواد و ... آنها امید به آینده را در دل توده‌های زحمتکش خود بیافرینیم.

آیا برای ما هم سوسیالیزم یک اتوپی است که در آینده‌ای دور مبارزه با "دوا بر قدرت" در یک محدوده تنگ جغرافیائی در این کره خاکی بالاخره روزی پیاده خواهد شد و "سوسیالیزم واقعی" دنیای حقیقتاً "آزاد"، "دنیای ما" شروع به صدور ترزهای آزادبخش خود خواهد کرد؟

رفقا! به من ایراد نگیرید که مسئله را بزرگ می‌کنم. شما خود را موظف می‌بینید که در هر کجا سوسیالیزم دچا را خلال شده بلافاصله موضع بگیرید و بیماری سوسیالیزم یا سوسیالیزم بیمار فلان کشور را برای ترویج "سوسیالیزم واقعی" به نقد بکشید، ولی به هیچ وجه اجباری ندارید که از سوسیالیزم سالم (سوسیالیزم دردنیای واقعی) نا می‌بیرید. راستی چه روانشناسی برگروه ما حاکم است که این چنین سریع به عکس العمل در مقابل لهستان کشیده میشود، ولی قادر نیست از ساختن سوسیالیزم در شوروی چیزی بگوید.

اگر به سوسیالیزم اعتقاد داشتیم و در طول این مدت این وظیفه را در مقابل خود قرار می‌دادیم که به تبلیغ نمونه‌های پربار تاریخ بشری برای آگاه کردن و امید دادن به محرومان جامعه خود بپردازیم، در آن صورت قابل توجیه بود که چرا با ایده نمونه‌هایی هم که دچا را خلال می‌شوند، بپردازیم. ولی اینگونه برخورد حکایت از وجود تفکری است که از پذیرش واقعیت وحشت دارد. تفکری که زیر فشار ستم‌های موجوده مبارزه با این ستم‌ها قیام می‌کند، ولی در مقابل خود آینده‌ای نمی‌بیند. نظمی را در هم می‌شکند، بدون آنکه نظم نوینی را بپذیرد. این تفکر در بهترین

حالت خود در پایان مرحله، تخریب نظم کهن و آغاز مرز
 سا زندگی متوقف خواهد شد. در سلسله مقالات "راه رشد غیر
 سرمایه داری حزب توده و رهبران سازمان فدایی" ما با
 پذیرش سه مرحله بحران عمومی سرمایه داری که حتی زمان -
 بندی آنرا به همان صورتی که در متون مارکسیستی آمده،
 می پذیریم. نتایج دیگری را بر آن مترتب می کنیم، می -
 گوئیم "البته تردیدی نیست که درستی مواضع حزب کمونیست
 چین در آن موقع در برابر انحرافات رویزیونیستی
 خروشچفیزم، به هیچ وجه به معنای حقانیت تاریخی نظریات
 این حزب نیست. حزب کمونیست چین که در همان موقع نیز
 تا حدی گرفتار رپیتشداوری های ناسیونالیستی بود....".
 ولی نمی گوئیم که اعتبار درستی مواضع حزب کمونیست چین
 در آن موقع به استناد کدام تحلیل مشخص از پروسه واحد
 انقلاب جهانی صورت گرفته است و چرا برای خود ما تنها یکی
 از مشخصه های مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری اهمیت
 پیدا می کند. "مشخصه اصلی این دوره مشتعل شدن جنگهای
 آزادی بخش ملی است." (نشریه شماره ۳۶ "راه کارگر"
 مقاله مذکور). حال آنکه حوادث جدید جهانی، تغییرات
 کیفی در تکامل تضادهای کاپیتالیسم که نشانه عمیق شدن
 بحران عمومی سرمایه داری و آغاز مرحله سوم آن می باشد،
 چنین است. (به نقل از اقتصاد سیاسی، گوزلف)

۱- توازن نیروهای بین دو سیستم جهانی (سوسیالیسم
 و کاپیتالیسم) به نفع اردوگاه سوسیالیسم بهم می خورد.
 سیستم جهانی سوسیالیسم نقش فزاینده تری در تکامل جهانی
 ایفا می کند.

۲- مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری با رشد
 قدرتمند جنبش آزادی بخش ملی در پایان سال های ۵۰ و

آغاز سال های ۶۰ که در نتیجه آن اضمحلال سیستم استعماری امپریالیستی با در هم شکستن امپراطوری استعماری بریتانیا ی کبیر، فرانسه، هلند و پرتغال مشخص می شود.

۳- مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری با تقویت هرچه بیشتر ماهیت انحصار دولتی کاپیتالیستی مدرن و تشدید تضادهای اقتصادی و اجتماعی آن مشخص می شود.

۴- و بالاخره سقوط بیشتر در سیاست و ایدئولوژی بورژوازی مشخصه دیگر این مرحله است و اینکه فقط به یک مشخصه از ۴ عامل فوق بچسبیم و با بیان اینکه کانون داغ سیاست و مبارزه انقلاب و ضد انقلاب در کجا قرار دارد، به نفعی مشخصه اصلی عصر (عصر گذار از امپریالیسم به سوسیالیسم) و نفعی جایگاه طبقه ای که در کانون تحولات این عصر قرار دارد (پرولتاریا) خواهیم رسید. اگر منظور از این نتیجه گیری اعلام این نکته است که در هر کشوری نیروهای طبقاتی درون آن کشور در مبارزات انقلابی نقش تعیین کننده دارند که کسی منکر آن نیست و این اصل ربطی همه سر

مرحله بحران عمومی سرمایه داری ندارد. مسئله مورد بحث این است که در پیرویه و احداث انقلاب جهانی کدام نیروها در مقابل هم صف بندی کرده اند. در صف اردوگاه مقابل امپریالیسم که شامل اردوگاه سوسیالیسم، خلقهای تحت ستم و پرولتاریای کشورهای امپریالیستی است، کدام نیرو در درجه اول اهمیت قرار دارد و مثلاً "ویتنام در حال جنگ می تواند تکیه گاه عمده برای کنگوی در حال جنگ باشد یا کل کشورهای آزاد شده و در راس آنها اردوگاه سوسیالیسم این نقش را برای هر دو ایفا می کند. اینکه ویتنام هم اکنون در حال جنگ باشد و ضربات سنگینی بر امپریالیسم وارد سازد، به این معنی نیست که به همراه چند خلق رزمنده

دیگر نیروی عمده را در پیرویه و احداث انقلاب جهانی که دوسیروی انقلاب و ضد انقلاب در مقابل هم صف بندی کرده اند، تشکیل دهد. در عرصه جهانی و در نبرد هر خلق ستم دیده با امپریالیسم، تکیه گاه عمده اردوگاه سوسیالیسم است. تجربه انقلاب های آزادی بخش نیز صحت این مدعا را به کرات اثبات کرده است و ندیدن این واقعیت گریز از پذیرش واقعیت وجودی و نقش اردوگاه سوسیالیسم در عرصه تحولات جهانی و محروم کردن در جریان مبارزه با امپریالیسم از تکیه گاهی است که بدون آن هر پیروزی برای امپریالیسم در نیمه راه متوقف خواهد شد. موضع گیری برزخی ما در بین دو جریان سیاسی موجود در جامعه یکی خط ۳ که به نفی اردوگاه سوسیالیسم معتقد است و دیگری که با نگرش حاکم برجانبش کمونیستی جهانی همسواست (سازمان فدایی - اکثریت) برای دوره ای کوتاه می تواند مقاومت کند، ولی سنا گزیر و در زیر فشار مسئولیت های که بر یک سازمان سیاسی تحمیل می شود، دیر یا زود خواهد شکست.

اعلام اعتقاد به سوسیالیسم در صرف و موضع گیری در مقابل آن در عمل سمت حل این دوگانگی را نیز در جهت پذیرش نظرات ضد سوسیالیستی خط ۳ هموار خواهد نمود.

رفقا! این نوشته را به منظور توضیح هر چند ناقص دلایل عدم امکان فعالیت تم با "راه کارگر" برای شما می فرستم. به امید آنکه بتوانند با توجه به وظیفه عظیمی که یک انقلابی در چنین شرایط حساس جامعه بردوش دارد در بعضی از رفقا نسبت به ادامه راه موجود تردید ایجاد نماید و انرژی انقلابی خود را در راه مبارزه اصولی به خاطر آزادی، صلح و سوسیالیسم بکار اندازند.

با درودهای رفیقانه.....

www.iran-archive.com

تکثیر از:

هواداران سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران (اکثریت) در آلمان غربی